

رمان هیس روایت تنهایی

ریشه هر روایت، چون بازی کودکان، هراس از جهان است»^(۱) دریدا می‌توان درباره آنها به راحتی سخن گفت و معیارهایی نیز برای ارزیابی آنها وجود دارد.^(۲)

این گفته باختین هر منتقدی را بر آن می‌دارد تا با تأمل و تامل با انواع رمان برخورد کند. برای مثال چطور می‌توان درباره رمان پست مدرنیستی که از زمان شکل‌گیری آن چند سالی نمی‌گذرد، با قاطعیت حکم جازم صادر کرد و احیاناً معیارهایی برای ارزیابی این نوع آثار ارائه کرد. اصولاً ماهیت سیال و شکل‌ناپذیر این نوع آثار مانع از ارزیابی این آثار به نحو سنتی می‌شود. چطور می‌توان درباره رمان پست مدرنیستی مطلب نوشت در حالی که هنوز این دانش یا شیوه در ابتدای راه است و درباره آن می‌توان گفت چه چیز نیست، تا اینکه چه چیز هست! با این حال، نمی‌توان این موج تازه را نادیده گرفت و از سر تساهل گفت: «این نیز بگذرد!»^(۳)

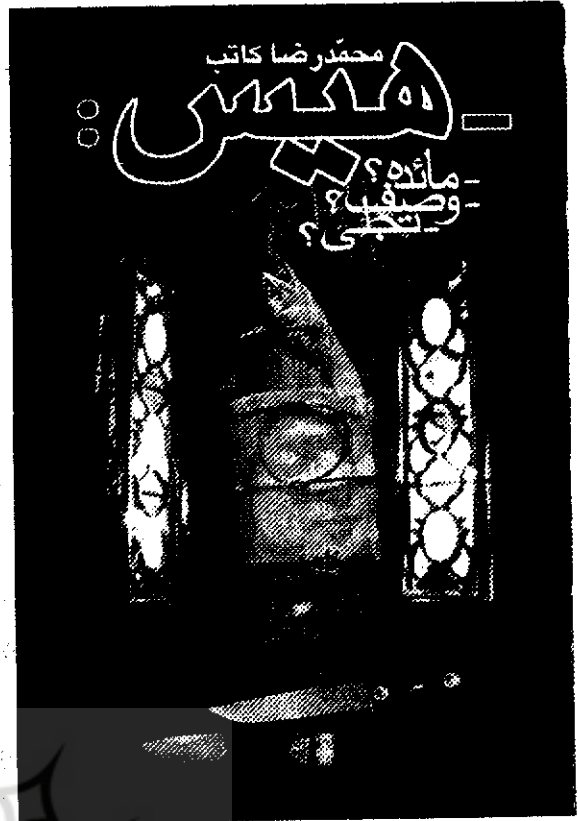
برخی از اهل نظر برای رمان پست مدرنیستی ویژگی‌هایی برشمرده‌اند.^(۴)

ما ضمن یادآوری این مطلب که هر یک از ویژگی‌های یادشده لزوماً متعلق به رمان پست مدرنیستی نیستند، برخی ویژگی‌های رمان هیس را که آن را به رمان پست مدرنیستی نزدیک می‌کند، برمی‌شمریم. اگر چه برخی از این ویژگی‌ها را می‌توان در رمان مدرن نیز دید و اگر پست مدرنیسم را ادامه مدرنیسم یا بحرانهایش بدانیم، باید بگوئیم رمان «هیس» پاره‌ای از ویژگی‌های رمان مدرن و برخی ویژگی‌های رمان پست مدرن را دارد. ناسامانی، تناقض، بی‌معنایی یا چندمعنایی، عدم

رمان «هیس» آخرین اثر نویسنده جوان، آقای محمدرضا کاتب است. این رمان، یکی از چند رمان خوش ساخت و قابل تأملی است که در سال ۱۳۷۸ روانه بازار نشر شد و دوستداران ادبیات داستانی را به وجود نویسندگانی که «نوشتن» را جدی گرفته‌اند، امیدوار کرد. رمان «هیس» چگونه رمانی است، آیا می‌توان آن را یک رمان پست مدرنیستی نامید؟ و آیا این شیوه نوشتن پاسخی به یک ضرورت فرهنگی و تاریخی است؟ و آیا رمان هیس ادامه دیگر آثار کاتب است؟

ما در این نوشتار کوتاه سعی می‌کنیم به این پرسشها تا حد امکان پاسخ دهیم. البته ذکر این نکته ضروری است که آثاری از نوع رمان «هیس»، آثاری «باز» و «گشوده» هستند. به این معنا که هر خواننده‌ای به تناسب دانش فرهنگی و تربیت روانی خود می‌تواند، «روایت» و «قرائت» بکه‌ای از آنها ارائه کند. پس آنچه در این نوشتار مطرح می‌شود، صرفاً یکی از چند نوع نگاهی است که می‌توان به این اثر و آثاری از این نوع داشت.

میخائیل باختین معتقد است، با وجود اینکه از تاریخ تولد ژانر رمان چند قرن می‌گذرد، اما ما هنوز نمی‌توانیم آنطور که درباره انواع ادبی‌ای مثل حماسه یا تراژدی سخن می‌گوئیم، درباره آنها سخن بگوئیم چرا که انواعی مانند حماسه و تراژدی نه تنها فاصله زمانی کافی با ما دارند، بلکه از آنجا که دوران رشد، شکوفایی، اوج و درنهایت افول خود را طی کرده‌اند،



● بلقیس سلیمانی انسانها

«خواننده مدار» نام نهاد. البته این خواننده، خواننده عادی و معمولی که به قصد سرگرمی و لذت اثر را می خواند، نیست. او خواننده «سرآمد» است و حتماً نویسنده اثرش را با توجه به این خواننده نگاشته است.

حال که صحبت از «خواندن» شد، بد نیست بدانیم نویسنده و صاحب نظر معاصر تودوروف از سه نوع خواندن یاد می کند. این سه نوع عبارتند از: خواندن طرح ریزی شده، خواندن تفسیری، و خواندن خوانا.

در خواندن طرح ریزی شده، متن با توجه به اصولی خارج از متن مورد تفسیر و تأویل قرار می گیرد. در خواندن تفسیری، متن با غیر متن مورد ارزیابی و سنجش قرار می گیرد و در خواندن خوانا، بررسی ساختاری متن مورد توجه است.

به نظر می رسد رمان «هیس» هر سه نوع خواندن را برمی تابد، اما چنان که از بحث پیداست این خواننده است که نوع خواندن متن را تعیین می کند، نویسنده این سطور معتقد است رمان «هیس» را می توان به طریقه «خواندن تفسیری» بهتر درک و دریافت کرد. به عبارتی دیگر، رمان «هیس» را می توان با توجه به متون دیگر، گفتمانها و مباحث فرهنگی، و زمانه نگارش اثر بهتر درک و دریافت کرد.

اما درونمایه مرکزی داستان نیروی به نام «هوس» است و نویسنده نه تنها در روایت داستانی تلاش فراوان می کند که تأثیر شگفت و شگرف این نیرو را نشان دهد که در بخش ضمایم نیز با توضیحات غیرداستانی این نیرو را توضیح می دهد. لازم به تذکر است که امیل بنونیست معتقد است هر نوشتار فرهنگی بر

قطعیت. درهم شدن شخصیتها، حضور نویسنده به عنوان شخصیت داستانی، درهم ریختن زمان، عدم رابطه علی و معلولی بین پدیده ها، عدم انسجام، فقدان ساختار سامانمند (همان نابسامانی) و قطعه نویسی، از ویژگیهای رمان «هیس» نمی باشند.

نکته اساسی در این خصوص این است که ویژگیهای ذکر شده، از خصوصیات گفتمانهای فرهنگی زمانه ما محسوب می شوند، به عبارتی دیگر، رمان «هیس» ساختاری فارغ از ساختار گفتمانهای روزگار ما در عرصه های مختلف، علم، فلسفه، اخلاق، سیاست و دیگر مقولات ندارد. امروزه مسأله تردید و عدم قطعیت نه تنها در علم و فلسفه، بلکه در این دو نوع معرفت است که اصولاً در نقد ایدئولوژیها، در عرصه سیاست و در مقوله اخلاق نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اگر در روزگاری نه چندان دور، ایجاد شک و شبهه در مبانی و اصول، کاری خوف انگیز محسوب می شد، امروزه عملی متعارف به حساب می آید.

به عبارتی رمان «هیس» فرزند زمان خود است و خوانندگان آشنا به مباحث رایج فرهنگی کشور و دوره تاریخی ما به خوبی با این اثر رابطه برقرار می کنند. البته رمان هیس از نوع متون و آثار «مؤلف» است در مقابل متون خواندنی. متون مؤلف متونی هستند که هر خواننده ای به راحتی نمی تواند با آنها رابطه برقرار کند و به تعبیری دیگر، در مقابل کنش خواندن از خود مقاومت نشان می دهند و درک و دریافت آنها مستلزم تلاش فکری خواننده است. اصطلاحاً می توان این آثار را آثار

دو نوع است: یا «سخن» است، یا «داستان». در رمان «هیس» هر دوی این نوع نوشتار را می‌توان دید. در واقع ضمایم رمان، بخش «سخن» رمان را نشان می‌دهد و بقیه کتاب البته به غیر از اطلاعاتی که نویسنده باز درباره هوس از کتاب «هوسنامه» و دیگر آثار در متن «روایت» به خواننده ارائه می‌کند، «داستان» است.

در رمان «هیس» نیروئی مرموز که گاه می‌توان نام «هوس» را به آن داد، سرنوشت پدیدها، آدمها و جهان را معین می‌کند. نویسنده در صفحه ۲۴۹ می‌گوید: «دلم می‌خواست به خودم بگویم: خجالت ندارد که، همه این دنیا را هوس دل آدمها ساخته.»

جهان شاه - مردی که راوی سعی می‌کند از او چهره‌های گوناگونی ترسیم کند، اما به گمان من موفق نمی‌شود و خواننده تا به آخر تأکیدهای نویسنده بر اینکه جهان شاه خود را یک

دارند. در رمان «هیس» مرگ نه تنها آن روی سبکه زندگی است که اصولاً همه چیز به آن ختم می‌شود و زندگی در دهشت آن گم می‌شود. به عبارتی دیگر، در این رمان زندگی غایب است، آنچه هست مرگ است و مرگینگی. حتی اگر بپذیریم نویسنده در این اثر مرگ را به سخره گرفته است، باید بگوئیم زندگی نیز به همان اندازه و حتی بیشتر به سخره گرفته شده است.

در این اثر مرگ نه پالیده، شکوهمند، طی طریق و رسیدن به ملجأ و مکانی امن که دهشت انگیز، خوفناک و پاسخی به زندگی است. زندگی که یک وجه آن «تنهایی» و «بی‌کسی» آدمی است.

جهان شاه به شیوه‌ای خاص زنان را می‌کشد، شیوه‌ای که می‌توان آن را مرگ «آئینی» نام نهاد. او سفره قلمکار می‌اندازد، آئینه می‌گذارد، کاسه گل مرغی را می‌آورد و قربانیان خود را که نتوانسته اند همچون «شهرزاد»، با سحر سخن خود، زندگی

• در رمان «هیس»

روایت و روایتگری خود درونمایه‌ای از رمان است. در این اثر همه

آنان که چیزی برای روایت کردن ندارند، می‌میرند.

• آنچه در رمان «هیس»

انسان اشرف مخلوقات نیست. او موجودی

و در یک کلام مفلوک، تنها و رها شده است.

دید نمی‌شود.

خود را نجات دهند، به قربانگاه آئینی خود می‌آورد. روایت کاتب از نحوه مرگها روایتی گروتسک وار است. دهشت و طنز در روایت همه مرگها خود را می‌نماید و این هنرمندی نویسنده در توصیف این صحنه‌ها و به سخره گرفتن مرگ و زندگی را نشان می‌دهد. قتلهای آئینی جهان شاه، مخاطب را ترس زده و در عین حال به خنده می‌اندازد، توصیف طنزآمیز نویسنده از نحوه جان دادن قربانیان جهان شاه که گاه لگد می‌پراندند و گاه به خود در آئینه زل می‌زنند و وصف خماری چشمهای آنها هنگام روبرو شدن با مرگ حالتی دوگانه در مخاطب ایجاد می‌کند. دهشت و خنده، هم زمان مخاطب را در جنبه خود گرفتار می‌کند.

ارسطو در کتاب «فن شعر» خود از مفهومی به نام «کاتارسیس» نام می‌برد که برخی آن را تزکیه و تطهیر ترجمه کرده‌اند. در روزگاری نه چندان دور خوانندگان با خواندن آثار داستانی و نمایشی، از اثر نکته‌انی آموزشی یا تأثیری روانی می‌پذیرفتند به تعبیری دیروز نویسندگان خواننده را از «بحران» و

شخصیت سیاسی می‌داند، او را جنایتکار می‌شناسد - در مجلس عروسی دلداده اش یا دیدن قلب گوسفندی که می‌تپد و نگاه قصاب، قاتل زنهایی می‌شود که نمی‌توانند بر زخم «تنهایی» او مرهم بگذارند. اما تمام قصه این نیست که کنجکاو برای فهمیدن برخی قضایا و شنیدن وصف رویدادها، نیرویی را در دل مخاطب ایجاد می‌کند که تا مرحله عمل او را نکشاند، از پای نمی‌ایستد. جهان شاه به راوی می‌گوید: «من هم درست مثل تو از همین جا شروع کردم؛ فقط می‌خواستم از بعضی چیزها سر در بیاورم و وقتی سر در آوردم، هوسش آمد سراغم. جای هوس توی دل آدم است.» (صفحه ۱۰۱) و کتلت نیز همین عبارت را به نحو دیگری به راوی می‌گوید: «... وقتی آدم چیزی را دید، دیگر بیچاره است، چون دم به ساعت هوسش را می‌کند.» (صفحه ۷۴) اما این درونمایه مرکزی با درونمایه‌های پیرامونی دیگری مورد تأکید قرار می‌گیرد. این درونمایه‌ها عبارتند از: مرگینگی (مرگ مداری)، تنهایی و روایت. این سه مفهوم، با مفهوم هوس پیوستگی

عدم شناخت به «ثبات» و «شناخت» می‌رسانند و او را در ادیسه‌ای که خود سرکاروان آن بودند، شریک و هم‌قافله می‌کردند، تا او را به فرجام قطعی و نهایی و امن برسانند. امروز نه تنها نویسندگان قصد آموزش نکات اخلاقی و روانی به خواننده ندارند که اصولاً در پی به هم ریختن ذهنیت خواننده از داستان و نوع نگرش او به هستی هستند. رمان «هیس» را اگر به شیوه رمانهای سنتی که دارای طرحی منسجم و ساختمانی شکیل و چشم‌نواز بودند، بخوانیم راه به جایی نخواهیم برد. ما این اثر را باید فارغ از نوع نگرشی که به رمان سنتی داریم، بخوانیم راه‌های ورود به جهان داستان را کشف کنیم، نشانه‌ها را دریابیم، درهای بسته را باز کنیم و آن‌گاه لذت ممکن از کنش خواندن را خواهیم چشید. به هر حال زمان آن رسیده است که تجربه‌های نویسندگان جوان را - که ممکن است گام ناپخته به نظر برسند - جدی بگیریم و متوقع نباشیم که نویسندگان چنان

دیگر آوردن رویدادها به شیوه توالی زمانی خط روایت یک داستان را شکل نمی‌دهد. در رمان «هیس» روایت و روایتگری خود درونمایه‌ای از رمان است. در این اثر همه چیز برای روایت کردن دارند و تنها با روایت است که زنده می‌مانند. آنان که چیزی برای روایت کردن ندارند، می‌میرند، چنان که هفده زن جهان شاه به تناسب میزان حرف زدنتان و پر کردن حفره تنهائی جهان شاه زنده می‌مانند. به عبارتی «شهرزادها» جهان شاه نمی‌توانند زنده بمانند چون نمی‌توانند هزار و یک شب یا هر چند شب داستانی، سخنی و حرفی برای او داشته باشند. به راستی چرا جهان شاه زنان خود را می‌کشد و چرا زنان او در نمی‌یابند که او در پی شهرزاد بانویی است که بتواند روایتی سرهم کند و او را و خود را زنده نگاه دارد. مردان از زنان چه می‌خواهند، هم سخنی، همدردی، همراهی و در نهایت روایت که «هراس از جهان» را در خود پنهان کند.

چیزی برای روایت کردن دارند و تنها با روایت است که زنده می‌مانند.

اتفاق می‌افتد ناشی از نوعی نگاه فلسفی به جهان، پدیده‌ها و آدمهاست. اینجا دیگر زندگی غایب است و اگر هست، در رمان «هیس» امید و در تاریکی، نومییدی و مرگ

وقتی یکی از قربانیان جهان شاه از او می‌پرسد: «چرا می‌خواهی مرا بکشی؟» می‌گوید: «برای اینکه نمی‌توانی قصه‌ای سرهم کنی که هزار شب زنده باشی». (صفحه ۵۰)

اما جهان شاه با همان شاه جهان «هزار و یک شب» چرا قصه می‌خواهد؟ آیا او و آنها کسی را می‌خواهند تا حریف تنهایشان شود. تنهائی دیگر درونمایه پیرامونی رمان «هیس» است که پیوندی تامه با «روایت» دارد. همگان در این رمان تنهائند. راوی تنهاست، آنقدر تنها که درخت انگور خانه‌اش را شریک تنهائی‌اش می‌کند. مجید تنهاست، و اکرم تنهاست و جهان شاه تنهاترین آدم رمان است. و این تنهائی است که آنان را وامی‌دارد تا خود را با روایت زندگی خود در دیگران ادامه دهند، جهان شاه راوی و نویسنده است. راوی، نویسنده است و مجید نیز نویسنده است و در نهایت کاتب نیز نویسنده است. این نویسنده‌ها همه خود را روایت می‌کنند تا تنهائی خود را با دیگران قسمت کنند و از طرفی تنها از طریق روایت است که خود را در خاطره و کنش دیگران زنده می‌یابند. جهان شاه به این

نویسنده که ما راحت آنچه را نگاهشته‌اند دریابیم، هضم کنیم لذت ببریم. تلاش فکری خوانندگان بخشی از فرهنگ داستان نویسی امروز ما را تشکیل می‌دهد و به قول ابوسعید ابوالخیر «خدای رحمت کند کسی را که گامی فرا پیش نهد».

این نکته را گفتم تا تأکید کنم که رمان «هیس» را جدی بگیریم و جدی بخوانیم و توقع خوراکی سهل‌الهضم و لذت بخش به معنای متعارف از این خوان گسترده - متن - نداشته باشیم. خود نیز بکشیم گامی فرا پیش نهیم، به خود زحمت بدهیم، نشانه‌ها را کشف کنیم، راه‌های ورود را پیدا کنیم و شگردهای نویسنده را دریابیم. در این صورت است که می‌توانیم با اثر ارتباط برقرار کنیم.

اما یکی دیگر از درونمایه‌های پیرامونی رمان «هیس» درونمایه «روایت» است. روایت روایتگری مسأله‌ای تازه نیست. نویسندگان در طول تاریخ ادبیات داستانی همواره به نحوه شکل‌گیری یک «روایت» به انحاء گوناگون پرداخته‌اند اما در داستانهای امروز روایت شکلی فلسفی به خود گرفته است.

دلیل داستان زندگی خود را روایت می کند که تخم حرفهایش را نوری دل دیگران بکارد. «من حالم به این است که حرف بزوم و تخم حرفهایم را نوری دل شماها بکارم، مطمئنم روزی روزگاری جانی حرفهایم را برای کس دیگری نقل می کنید، یا روی شما تأثیر می گذارد و من همان جا بین عمل و حرفهایتان زنده می شوم. خوب هم زنده می شوم.» (صفحه ۹۸)

اما نکته شگفت این است که روایت در رمان «هیس» کارکردی «روانی» دارد و آن تأثیر هر روایت در شنونده آن است. راویان به این دلیل روایت می کنند که تخم هوس را در دل دیگران بکارند، سرانجام راوی و مجید و جهان شاه چیزی جز شنیدن روایت دیگران نیست. راوی به این دلیل خودکشی می کند که روایت مجید را خوانده است و مجید خود راوی روایتی است به این مضمون: «فصل اول دفتر قصه مردی است که تحت تأثیر آرزوها، هوسها و خیالهای دیگران می خواهد خودکشی کند.» (صفحه ۱۶۲)

به عبارتی دیگر، روایتها، هوسها را در دل آدمها زنده می کنند و هوسها فرجام آدمها را تعیین می کنند. اگر بخواهیم سیر ریزش آدمها را نشان بدهیم، چنین است: تنهایی — روایت — هوس — فرجام آدمها چون تنهایی، روایت می کنند و روایت می شوند و هنگامی که روایتی را شنیدند، هوس انجام آنچه در روایت آمده است، آنها را رها نمی کند و بالاخره فرجام آدمیان با هوسهای آنها تعیین می شود. نکته آخر این که «هیس» از جهت فرم و شکل ادامه آثار

دیگر کاتب است. کاتب در «دوشنبه های آبی ماه» و در «آمده ام، شاید» نیز دغدغه فرم دارد. اما رمان «هیس» از نظر نوع نگاه و نگرش با دیگر آثار کاتب تفاوت دارد. رمان «هیس» گاهی دیگرگونه به زندگی و مرگ است. در رمان «دوشنبه های آبی ماه» شخصیت بابا، نوع شهادت او و کلی وقایع، خواننده را به پالایشی درونی سوق می دهد. شهادت زیبای «بابا» در شب دوشنبه در حالی که در قایق بر روی آب شناور است و ماه در آسمان می درخشد، تصویری زیبا از مرگ یک انسان فداکار است و اما آنچه در رمان «هیس» اتفاق می افتد ناشی از نوعی نگاه فلسفی به جهان، پدیده ها و آدمهاست. اینجا دیگر انسان اشرف مخلوقات نیست. او موجودی مفلوک، تنها و رها شده است و در یک کلام در رمان «هیس» امید و زندگی غایب است و اگر هست، در تاریکی، نومییدی و مرگ دیده نمی شود.

■ یادداشتها:

- ۱- صفحه ۴۸۸ - «آفرینش و آزادی» - بابک احمدی و نشر مرکز - چاپ اول ۱۳۷۷.
- ۲- «فصلنامه هنر» - مقاله رهیافتی به روش شناسی بررسی رمان - میخائیل باختین - ترجمه احسان نوروزی - شماره ۴۴، تابستان ۷۹.
- ۳- «نظریه رمان» - دیوید لاج - مترجم حسین پاینده - مقاله رمان پست مدرنیستی - نشر نظر - بهار ۱۳۷۴.
- ۴- تمامی نقل قولها از رمان «هیس»، نشر انتشارات ققنوس، چاپ اول می باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی